نشریه علمی
پژوهشنامه ادبیات تعلیمی
سال پانزدهم، شمارهٔ پنجاه و هشتم، تابستان ۱۴۰۲، ص ۱۷۲– ۱۴۴

دگراندیشی در اشعار اسماعیل شاهرودی (از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ هجری شمسی)

حمیدرضا قربانی*، محمد خدادادی**

چکیده

دگراندیشی، شیوهٔ نگرش متفاوت و ناسازگار با اصول حاکمیت، باورهای دینی و سنت‌های اجتماعی است که با رویکردی تعقلی و تخیلی، دیدگاهی تازه بیان می‌دارد. این رویکرد با سلطهٔ استبداد، استمرار جهل و تحجر، جهت‌گیری متضاد دارد و جنبه‌های ستیزه‌جویانهٔ آن مؤلفه‌های متنوعی در افکار شاعران نوپرداز پدید می‌آورد. با تحلیل و توصیف محتوای مجموعهٔ اشعار اسماعیل شاهرودی به روش کتابخانه‌ای مشخص خواهد شد که در زمینه‌های فکری این شاعر به‌ظاهر گمنام، چه اندیشه‌ها و آرمان‌های تأثیرگذار و برجستهٔ اخلاقی و تعلیمی وجود دارد. درنتیجه متناسب با تأثیرات حوادث مهم تاریخی از وی، مبارزی عدالت‌طلب، آزادی‌خواه و الهام‌بخش تصویر می‌گردد. او مبارزه را برای مساوات، آگاهی را برای آزادی‌خواهی و دانایی را برای گذار از کاستی‌های سنت به کار می‌بندد. با مطالعهٔ زمینه‌های فکری مساوات‌جو، فسادستیز، ضد استعماری، جهل‌ستیز، صلح‌طلب و انسان‌مدار شاهرودی در مقایسه با شاعران غیرمتعهد، لذت‌طلب، وابسته به حاکمیت و فردگرا، کارکرد ارزش‌های اخلاقی و انسانی ازیادرفته برجسته می‌گردد و پیوند تاریخی اصالت‌های فکری فرهنگ ایرانی پایدار می‌ماند. افکار دگراندیشانهٔ شاهرودی، نواقص سنت‌های اجتماعی را نمودار می‌سازد، ریشه‌های ساختار حاکمیت استبداد را برملا می‌نماید و توانمندی‌های نهاد دین را برای هماهنگی با نیازهای روزآمد آشکار می‌کند.

واژه‌های کلیدی: اسماعیل شاهرودی، شعر نو، دگراندیشی.

* دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه یزد hamid.gh304@gmail.com
** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه یزد (نویسنده مسئول) khodadadi@yazd.ac.ir

۱. مقدمه

مشروطیت در تاریخ سیاسی ایران مبدأ تحولات جدیدی در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی گردید. آشنایی ایرانیان با عوامل پیشرفت جوامع غربی، سبک اندیشهٔ آزادی‌خواهانه و مترقی را برای جامعهٔ درحال بیداری به ارمغان آورد. «اندیشهٔ دموکراسی اجتماعی از اروپا و روسیه به ایران راه یافت» (آدمیت، ۱۳۶۳: ۶) و روشنفکران و نویسندگان را بر آن داشت تا هرچه بیشتر جامعهٔ ایرانی را با مقوله‌های وطن، آزادی، قانون و حقوق بشر بر مبنای تعقل، اصالت اندیشه و تجربه آشنا سازند و این زمینهٔ فکری راه ستیز با سنت‌های فکری و تغییر نایافته را فراهم آورد. «مهم‌ترین ویژگی تجدد در دورهٔ مشروطه، نقد عملکرد روحانیون از دین‌باوری، رسومات خرافی مذهب و نقد استبداد سیاسی بود» (آجودانی، ۱۳۸۱: ۴۰).

حادثهٔ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ امیدهای نهضت ملی و آزادی‌خواهی را به یأس بدل کرد و ریشه‌های ستیز و دگراندیشی را با حاکمیت استحکام بخشید. همچنین «کشاکش فکری میان تجدد و سنت، اختلاف جناح‌های سیاسی و دولت با روحانیت را تشدید نمود» (بروجردی، ۱۳۷۷: ۱۵۳).

دگراندیشی واژه‌ای جدید در فرهنگ مطالعات سیاسی است که با روشنفکری مطابقت معنایی دارد. «از دیدگاه سنتی و دینی دگراندیش به طبقه‌ای اطلاق می‌شود که انقلابی است و به‌واسطهٔ نیاز ذهنی به‌قصد برقراری حکومت عدل مبارزه می‌نماید» (آل احمد، ۱۳۵۷: ۱۶۸)؛ از دیدگاه اجتماعی، «اندیشمندی خلاق و پیشتاز است که با مطالعهٔ عمیق در نظام، طبیعت و جامعه، سنت‌ها و اصول فکری حاکم را مورد انتقاد قرار می‌دهد و هیچ نوآوری‌ای را مقدس و ابدی نمی‌داند و همیشه طغیانگر باقی می‌ماند» (مؤمنی، ۱۳۸۶: ۱۳۰) و ازنظر فلسفی، «جریان آزاداندیشی و اقتدارزدایی در برابر حاکمیت، عقل‌گرایی در برابر مفاهیم دینی و نوگرایی در برابر سنت‌هاست» (کاظمی، ۱۳۸۳: ۳۵ـ۳۴).

اسماعیل شاهرودی از شاعران متعهد سبک نیمایی است که اندیشه‌های آزادی‌خواهی، مبارزه با استبداد و نظام طبقاتی از وی شاعری دگراندیش ساخته است. او با درک واقعیت‌های تاریخی به‌سبب زندگی در میان توده‌ها از یک‌سو و آشنایی با طرز تفکر نیما

ازسوی دیگر، جنبه‌هایی از ستیز با حاکمیت و سنت را بیان می‌دارد و در اشعار خویش بازتاب می‌دهد. «هنر او گفتن نیست، نشان دادن است، آزادی‌خواهی و استبدادستیزی در اندیشهٔ او شعار نیست، بلکه گفتمان جدی برای رسیدن به نتایج عملی است» (براهنی، ۱۳۷۱، ج۲: ۱۳۰۰). در این مقاله سعی بر این است که با مطالعهٔ اشعار شاهرودی و تحلیل اندیشه‌های او مطابق با حوادث تاریخی و جریان‌های تأثیرگذار، چهره‌ای دگراندیش از وی ترسیم گردد و ارزش‌های فکری او در مقایسه با معیارهای رایج اخلاقی و سیاسی عصر شاعر مشخص شود.

۱ـ۱. پیشینهٔ پژوهش

بیشتر پژوهشگران نظری گذرا و کوتاه به سرنوشت و تأثیر افکار و اشعار اسماعیل شاهرودی افکنده‌اند که بدان اشاره می‌شود: امید عزیز مصطفی (۱۴۰۰) به این نتایج می‌رسد که موضوع محوری بحث در شعر اسماعیل شاهرودی، در سطوح اجتماعی و فرهنگی شامل موضوعاتی همچون آزادی، استقلال، ملی‌گرایی، خیزش و انقلاب، فاصلهٔ طبقاتی و فقر، بیکاری و مقاومت در برابر کالاشدگی زن و ستایش صلح و دیگردوستی با زمینه‌زدایی تأثیرات افکار مارکسیستی است.

امیرحسین همتی (۱۳۹۸) مضامین اشعار شاعر را مبارزه با استبداد، ترسیم آیندهٔ درخشان، زندگی فقیرانه و سخت کارگران می‌داند که با محتوایی رمانتیک، درون‌گرایی را با نوعی عرفان‌گرایی آمیخته است. علی حسین‌پور چافی (۱۳۹۰) شاهرودی را جزو شاعران سمبولیسم اجتماعی قرار می‌دهد. علی باباچاهی (۱۳۸۷) به معرفی زندگی، شخصیت و شعر شاهرودی می‌پردازد و لحن خطابی، نگارش توراتی و اندیشهٔ تصویری را از ویژگی‌های شعر او می‌داند. همچنین، شاهرودی را شاعری آرمان‌گرا و اجتماعی می‌بیند و رنج‌های زندگی وی را تا پایان حیات نمایان می‌سازد.

شمس لنگرودی (۱۳۷۷) در نقد شاهرودی، او را شاعری سیاسی در نظر می‌گیرد که به‌سبب نوع زندگی در این عرصه تلاش می‌ورزد و از سایر شاعران حزبی، خود را متمایز می‌دارد. او شکوفایی و ممنوعیت شعر شاهرودی را متأثر از مقبولیت وی در نزد حزب توده ارزیابی می‌کند و او را از محبوب‌ترین شاعران سیاسی می‌شمارد. حمید زرین‌کوب

(۱۳۵۷) شاهرودی را شاعری اجتماعی و ستایشگر انسان با روحی انسان‌دوست معرفی می‌کند و محتوای شعر او را در گروه اندیشه‌های مردمی قرار می‌دهد و ضعف او را تلاش‌های تازه‌جویانه در فرم‌گرایی می‌بیند که شعر وی را به سقوط نزدیک می‌گرداند.

عبدالعلی دستغیب (۱۳۴۸) اذعان می‌دارد که بنیاد کار شاهرودی با زمینهٔ درک آموزش‌های نیما صورت گرفته است و تغزل و غنا در آن راه ندارد. او نگران رویدادهای اجتماعی است و هنر نقاشی جنبه‌ای تصویری به شعر او می‌بخشد. اسماعیل نوری علا (۱۳۴۸) دوران شکوفایی شعر شاهرودی را از ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۴ و وابسته به وقایع و جریان‌های سیاسی و تاریخی می‌داند و به‌کارگیری تمثیل و پرهیز از زبان کهنه را از مشخصه‌های زبان او برمی‌شمارد.

۲. بحث و بررسی

محمد اسماعیل شاهرودی (۱۳۰۴ـ۱۳۶۰) متخلص به آینده، تجربهٔ مشاغل خدماتی و علمی را در تهران سپری می‌نماید (شاهرودی، ۱۳۹۰: ۱۵ـ۱۶) شاهرودی از خانواده‌ای با زمینه‌های محرومیت و رنج برخاسته است و مضامین اشعار وی گواهی بر این ماجراست که او را به جریان‌های تند سیاسی متمایل نموده است. او از میان جبههٔ نهضت ملی و حزب توده، به جریان چپ می‌پیوندد و همراهی او با حزب توده، حوادث آیندهٔ زندگی وی را رقم می‌زند. «شاهرودی اساساً شاعری سیاسی است. او ازسوی حزب توده، فرزند حزب و شاعر خلق لقب گرفت و شهرت او سبب شد که پس از کودتای ۲۸ مرداد تا سال‌ها ممنوع‌القلم شود و بازداشت موقت او در سال ۱۳۴۴ به‌سبب شوک وارده، تعادل روانی او را برای همیشه بازگرفت» (لنگرودی، ۱۳۷۷، ج۲: ۴۷۸ـ۴۷۹) با ممنوعیت انتشار آثار، بعد از حوادث ۲۸ مرداد به‌مدت شانزده سال و فروکش حوادث سیاسی، شاهرودی عرصهٔ جدیدی از درون‌گرایی و فرم‌گرایی را تجربه کرد. او مرد روز وقایع و تابع جریانات حوادث محیط بود. وابستگی شدید او به حوادث بین ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۴ دوران شکوفایی را برای شعر و اندیشهٔ او ایجاد نمود؛ اما با تسلط خفقان و استبداد که محیطی سرد و بسته را آفرید، سرگردانی و پریشان‌گویی، جایگزین افکار انقلابی او گردید (نوری علا، ۱۳۴۸: ۱۶۵ـ۱۷۶). مجموعهٔ دفاتر اشعار شاهرودی شامل *آخرین نبرد* (۱۳۳۰)، *آینده* (۱۳۴۶)، *م و*

می درسا (۱۳۴۸) *هر سوی راه راه راه* (۱۳۵۰)، *آی میقات‌نشین* (۱۳۵۱) و *اشعار پراکنده* مربوط به سال ۱۳۴۸ است. مضامین دفتر *آخرین نبرد*، مبارزه، مقاومت و امید برای رسیدن به آزادی و پایان دادن به رنج است و همهٔ مفاهیم، با جریان مبارزه و مقاومت پیوند دارد. روحیهٔ مبارزه‌طلبی شاعر و فعالیت حزبی او در اوج آزادی‌های حزب توده، ستیز با استبداد و ستم‌پیشگی را نمایان می‌سازد. در مجموعهٔ *آینده* که نام فرزند شاعر نیز هست، علاوه‌بر مضامین دفتر اول، که با جوشش و نفوذ کمتری در جریان است، عشق‌ورزی، عرفان‌گرایی، پرداخت به خویشتن با چاشنی ناامیدی و تیره‌بینی افزوده شده است. ناامیدی و سیاه‌بینی بعد از حوادث ۲۸ مرداد و شکل‌گیری ادبیات سیاه و نومیدانه در شکل‌دهی مضامین این دفتر مؤثر افتاده، اما ممنوعیت قلم شاعر و سفر او به هند از عوامل دیگر تنوع‌بخشی به مضامین دفتر *آینده* است (همتی، ۱۳۹۸: ۲۸۷ـ۲۸۹).

مجموعهٔ *م و می درسا*، روند ملایم‌تری از دفتر پیشین است و دفترهای *هر سوی راه راه راه*، *آی میقات‌نشین* و *اشعار پراکنده*، جنبه‌های انقلابی کمتری دارد و شاعر به ذهنیت‌گرایی روی می‌آورد. شاهرودی در ابتدا تحت‌تأثیر نیما قرار دارد و اندیشه‌های او را پی می‌گیرد. نیما در مقدمهٔ آخرین نبرد، شاهرودی را هم‌فکر خویش معرفی می‌کند و مردم‌گرایی، رنج‌اندیشی و ستم‌ستیزی او را می‌ستاید و شاهرودی را بر همسالان وی ترجیح می‌دهد (شاهرودی، ۱۳۹۰: ۲۹ــ۵۲). شعرهای «دقت»، «روز»، «گلبانگ سحر»، «زندگی»، «بهار از دور»، «تا چه وقتی»، «آهنگ نجوا»، «روی دیوار» و «پیت پیت» شاهرودی با شعرهای «مادری و پسری»، «قوقولی قوقو»، «کار شب‌پا»، «خانوادهٔ یک سرباز»، «کشتگاه من»، «باد می‌گردد»، «نارواییِ به راه» و «چراغ» در مفاهیم و ساختار شعری مشابهت کامل دارد (یوشیج، ۱۳۶۴: ۴۱۲).

پس از دههٔ چهل، تمایل شاهرودی به درون‌گرایی و عرفان از دیدگاه محتوا و تصویرگرایی و فرم‌اندیشی او از نظرگاه ساختار شعری، تأثیرات هوشنگ ایرانی را آشکار می‌سازد. او همانند یدالله رؤیایی و سپهری، چندی به تفنن در ابهام‌گویی و بی‌معنایی فراواقع‌گرایی دچار می‌گردد که شعر «ردپای آهو» در تصویرسازی از آن جمله است و پس از این تأثیرات، به سبک زبانی خویش بازمی‌گردد و از دوران اوج به‌کلی فاصله می‌گیرد و

جایگاه مهمی در شاعری به دست نمی‌آورد. زمینهٔ اصلی فکری شاهرودی را باید در نگاه او به دردهای جامعه جست، او قلب خویش را آکنده از درد و دریغ می‌بیند که در تنهایی، چله‌نشین یأس‌ها و شکست‌هاست و امید را در خود زنده نگه می‌دارد (شاهرودی، ۱۳۹۰: ۱۳۰). شاهرودی برخلاف شاعران عاشق‌پیشه یا وابسته به حکومت، گوینده‌ای دگراندیش است. او به‌واسطهٔ ستیز بی‌امان با استبداد و دستیابی به آزادی‌خواهی ازجملهٔ شاعران متعهد است و مؤلفه‌های درخشانی از دگراندیشی را در اشعار خود نمایان ساخته است. او ارزش‌های انسانی را فارغ از ملیت، مذهب و جنسیت در عصر تسلط اندیشه‌های مادی‌گرا گوشزد می‌نماید، بر آزادی و برابری تأکید می‌ورزد و فریاد دادخواهی توده‌های رنج‌دیده را برملا می‌کند.

۲ـ۱. استبدادستیزی

شاهرودی، صدایِ اعتراض و شاعرِ ستیز با استبداد است. از هر دو شعر او یکی با مفاهیم مقاومت، استقامت، حرکت و جوشش، امید به آزادی، ترسیم خفقان و تلاش برای رهایی سروده شده است و «امید به پیروزی و رهایی تکراری پربسامد است» (همتی، ۱۳۹۸: ۲۸۷). شاهرودی، همیشه در جست‌وجوی گشایش، رهایی و پیروزی است و هرگز سنگر خود را با احساس شکست و ناامیدی رها نمی‌کند (شافعی، ۱۳۸۰: ۴۱۶). او سراینده‌ای مبارز و سخن‌گزاری آزادی‌خواه است. لقب شعری او (آینده) حکایت از آرزوی دیرینهٔ طبقه‌ای محکوم در رنج و بیداد و ستم دارد که خواهان سرنگونی استبداد حاکم و برقراری آزادی است و در شعرهای «بهترین نقطه»، «لب را»، «با بیداری»، از دفتر *هر سوی راه راه راه و م و می در سا*، ستارگان یخ‌زده را به‌سوی خورشید سوزان فرامی‌خواند و از تنهایی تاریکی در شب قفس می‌گوید و گاهی به مستی تن می‌دهد. استبداد با سیمای شب ظلمانی و ابرآلود، قفس، زمستان، جهنم، دشمن، غم، طوفان، هول، بیابان، رهزنان، مرگ، باد و بت در شعر او حضور دارد.

او تشنهٔ آزادی‌خواهی است: «در دنیا، اگر صدایی بماند/ اگر سرودی بماند/ اگر کلمه‌ای بماند/ صدای انسان، سرود انسان/ در این کلام است/ عشق من، ای رهایی پرواز از قفس/ آزادی، ای طلوع مقدس» (شاهرودی، ۱۳۹۰: ۲۳۳ـ۲۳۴).

شاهرودی در جوانی شور مبارزه را از اعضای تبعیدی ۵۳ نفر در دامغان فرامی‌گیرد و انگیزهٔ فعالیت سیاسی می‌یابد (باباچاهی، ۱۳۸۷: ۱۵). شعار شاهرودی برای نیل به آزادی و سرکوب استبداد، مبارزهٔ طبقاتی است. او جامعهٔ رنج‌دیدگان را به آگاهی و مبارزه فرامی‌خواند تا تغییر مراتب زندگی را به دست آنان رقم زند و چهرهٔ زور و تزویر استبداد را نمایان سازد: «سر بت را که شکست/ ما شکستیم سر بت را/ ما، پای اسبش که بریدـ/ ما بریدیم بدین داس که داریم به دست/ شکم بت که درید/ شکمش را ندریدند، دریدند که دید؟/ بدر ای دست توانای رفیق، ره فردای بزرگ/ اینک این پردهٔ تزویر ز رخسارهٔ بت/ تا بخوانیم همه/ تا بدانیم همه/ در پس پردهٔ تزویر نهان است کسی/ گر چه کس نیست ولی ما را هست/ چهر ضحاک زمان ـ غاصب ثروت خلق ـ/ ثروتی بی‌پایان/ بدر ای دست توانای رفیق» (شاهرودی، ۱۳۹۰: ۳۹۶ـ۳۹۷) در شعرهای «دقت» و «پیت پیت»، ملت را به مبارزه فرامی‌خواند و گور دشمن را می‌کند و از عشق مدد می‌گیرد:

«ای ملت دقت/ تیشهٔ مردی آید از دور/ می‌کند گور تو را ای دشمن/ شمع خاموش برافروخته اینک/ تا من از چشمهٔ خشکیده بنوشم/ تا ببوسد زن دل‌مرده لبانم». امید و آگاهی را از دست نمی‌نهد و می‌گوید: «کاش می‌شد در این شب تاریک/ به امیدت سر برآورم تا روز/ امشب ای نفت ته مکش به چراغ/ سوختن گیر و سوختن آموز». و گاهی که رنج‌ها به مستی‌اش می‌خواند، خلق را فراموش نمی‌کند: «جرعهٔ مانده را ریز شاید/ خواب در چشم من جای گیرد/ شادی خلق ناشاد امشب/ مستی‌ام تا سحر پای گیرد». همچنین در شعرهای «راز»، «مستی» و «آتش جاودان» از دفتر *آخرین نبرد* این‌گونه از مبارزان تمجید می‌نماید: «سرگشته به راه زندگانی/ در تیرگی زمانه بودیم/ تابید به ناگهان شراری/ ما چشم به راه خود گشودیم/ از راهنمایی ارانی». آن‌هنگام که دزدان آن چراغ راهبری را ربودند، آتش جاودان باز رنگ نشاط گرفت و همت توده‌ها خورشید انقلاب را بدین‌سان فروزان نمود: «می‌رفت تا به کوری چشم ستمگران/ شاخ امید رنجبران بارور شود/ می‌رفت تا به همت انبوه توده‌ها/ آن راز فاش گردد و دنیا دگر شود».

شاعر پیغام نهایی خود از تلاش توده‌ها و مبارزهٔ ملت را ساختار جدید تاریخ و مسیر تازهٔ زندگی معرفی می‌کند. او روند تاریخی زندگی و سرنوشت آدمیان را نقد و اصلاح

می‌نماید و بنای تاریخ را بر سرگذشت توده‌ها و مردم عادی قرار می‌دهد و خواستار محو نام استبداد و نمودهای آن در عرصهٔ هستی است: «گره دست‌هامان را باز کنیم/ و فرود بیاوریم پرچم‌هامان را.../ بر خاکی که شهیدان را نگه می‌دارد/ و آن‌ها را در بغل می‌فشارد/ اگر تاریخ، ذکر حوادث است.../ و تاریخ گذشتگان را ـ شاهان ـ را فروبندیم/ و برداریم نام‌هاشان را و پیکره‌هاشان را/ از میدان و خیابان...» (همان: ۳۸۸ـ۳۹۰).

شاعر با ذهنیت پیروزی بر استبداد، با ارج‌گذاری به تلاش شهدای راه آزادی، زمینهٔ شهادت‌طلبی را بر جریان زندگی فرا یاد می‌آورد و ارزش مفاهیم تاریخی را بر حوادث زندگی توده‌های مردم عادی منحصر می‌داند و از نام و نشان هرگونه نماد استبداد، بیزاری می‌جوید و بر محو تاریخی آن‌ها از صفحهٔ هستی تأکید می‌ورزد و رنگ آرامش را به زندگی توده‌ها نوید می‌دهد. او قیام ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ را که نمادی از اتحاد رهبران سیاسی و توده‌های مردمی است، تاریخی و ارزشمند جلوه می‌دهد؛ زیرا پیروزی دولت ملی به رهبری مصدق در جهت تمکین حاکمیت استبداد و تفویض اختیارات نظامی و ارتش به نخست‌وزیری، حادثه‌ای کم‌نظیر در تاریخ استبدادی این سرزمین است؛ اگرچه دولتی مستعجل به دنبال دارد، زیرا در تمام دوران طولانی تاریخ ایران از اسطورهٔ کاوه تا مبارزات مردمی معاصر، ماجرای برخورد مردم با بیدادگری و بی‌لیاقتی فرمانروایان مستبد خارجی و داخلی تداوم یافته است (زرین‌کوب، ۱۳۷۷، ج۱: ۱۱). «پریروز، خاطره شد گل سرخ/ پریشب، خاطره شد شمع/ دیروز، خاطره شد سرو/ دیشب، خاطره شد ماه/ آه، در کدامین فرداشب بلند، خاطره خواهد آفتاب؟» (شاهرودی، ۱۳۹۰: ۱۶۵).

شاعر نمادهای آزادی و مقاومت را با حسرتی جانکاه بر فراز شب بلند استبداد می‌آراید و به سوگ شاعر مقاومت و مبارز بی‌باک استبداد (خسرو گلسرخی) اشاره می‌کند و یاد آگاهی‌دهندهٔ او را می‌ستاید. او جاودانگی را در مبارزه و پایداری می‌بیند و می‌گوید: «یک شب اگر که پیکر ما در دیار غم/ خود را به دار مرگ بیاویزد آشکار/ ما همچو آن ستاره بتابیم بی‌وجود/ در نور عشق خویش بمانیم پایدار» (همان: ۱۴۰)، و رنج‌های دیگران او را به مبارزه فرامی‌خواند: «در زیر بار قهر و غضب‌های بی‌شمار/ دانم من ای رفیق ستم‌کش چه می‌کشی/ باری به دوش خاطر من می‌فزاید آن/ باری که می‌بری تو و رنجی که

می‌کشی» (همان: ۳۳۶)، و توجه تاریخ را به مردم بازمی‌گرداند و می‌گوید: «اگر تاریخ ذکر حوادث است/ سرهامان را بالا بگیریم/ و تاریخ گذشتگان را/ شاهان را فروبندیم/ تا ما هم داشته باشیم تاریخی» (همان: ۳۸۹).

۲ـ۲. تبعیض‌ستیزی

مبنای آموزه‌های شاهرودی فلسفهٔ کمونیستی و تضاد تاریخی کارگر و سرمایه‌دار است. او به‌دلیل رواج و تأثیر انقلاب کارگری کمونیستی در جهان مانند همهٔ رنجبران و آزادی‌خواهان، گوش به پیغامی تازه دارد و قیام الهام‌بخش اسلامی در برابر حاکمیت استبداد مطلق را قابل وصول نمی‌یابد؛ زیرا عموماً نیروهای مردمی و اسلامی تا حوادث ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تصویری امیدبخش ندارد. او به رنج دهقانی و شبانی در مقایسه با طبقات مرفه شهری اشاره می‌کند و فاصلهٔ طبقاتی رعیت و خان را نمادی در جهت این تضاد می‌یابد و بر ناامنی، فقر، تجاوز و بی‌سامانی این رابطهٔ دوسویه اشاره می‌کند:

انگور شراب، گلبانگ سحر — می‌نمایاند رنج کارگر
در شالیزارها شب‌های مهتاب — آورد به سر، نرود به خواب
برزگر دختر، زارع جوان — تا کشد به بر، دلبری را خان
از نی سر کشد شکوهٔ دهقان — آن را برکشد کودک شبان
(شاهرودی، ۱۳۹۰: ۱۰۰ـ۱۰۱)

حزب توده مدعی مبارزه با فساد، تبعیض و استبداد بود و در مرام‌نامهٔ آن علاوه‌بر آزادی و استقرار استقلال بر رفاه عمومی و الغای طبقاتی تأکید می‌شد (نجاتی، ۱۳۷۱، ج۱: ۵۳)؛ زیرا براساس نظریهٔ مارکس و هگل، نابرابری‌های اقتصادی و تضاد مادی منجر به ایجاد فاصلهٔ طبقاتی می‌شد و در پی آن، جنگ طبقاتی بروز می‌نمود و تلاش مبارزاتی عمومی، جامعهٔ بی‌طبقه را بنا می‌کرد (وبستر، ۱۳۸۰: ۹۵ـ۹۶). اما قدرت سرمایه‌داری چنین آرزویی را برنمی‌تابد و ستیز دارا و ندار همچنان ادامه دارد. اگرچه این تبعیض صرفاً مادی نیست و شاعر به نابرابری‌های اجتماعی نیز اشارت دارد: «... سیه‌پوست هستم، دریغا/ که محروم از ماجرای شکارم/ سیه گشته چون پوستم روزگارم/ چو قیر است، رخشنده چهر نگارم/

نگاری در آنجا ـ در آن کلبه ـ دارم/ سفید است همسایه‌اش، جان یارم.../ کم است این‌همه ننگ و تحقیر بی‌جا/ دریغا» (شاهرودی، ۱۳۹۰: ۱۰۴ـ۱۰۵).

شاعر به تبعیض نژادی اشاره دارد که از نتایج سلطهٔ نظام استعماری و سرمایه‌داری است. در سایهٔ تبعیض نژادی، بهره‌مندی‌های مادی و انسانی مردم بومی آفریقا و یا مهاجران آمریکا که حقی طبیعی به نظر می‌رسد، دچار تهدید، تبعیض و تمسخر واقع گردیده است. گویی حیوانات نیز متأثر از تبعیض، در سکوت و تنهایی به سر می‌برند و تعاملی ندارند. شاهرودی از مدافعان عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی است. او از رنجبران و رنج‌دیدگان فرودست جامعه است که در مسیر موروثی بهره‌مندی‌های مادی و معنوی پایگاهی نداشته و به لذتی دست نیافته است: «در مدرسه به‌خاطر ساری که از درخت/ بی‌خود پریده بود/ بسیار بوته‌گل که معلم ز چوب خویش/ بر پای من نشاند.../ باآنکه پای من/ چون دست‌های شاه ندانم چه چیز، شیر، تا عرش رفته بود/ ماندم جدا همیشه من از کاروان پول/ آن‌ها که کوله‌ای ز طلا بار داشتند/ پا را به روی شانهٔ من می‌گذاشتند» (همان: ۱۴۶ـ۱۴۸).

شاعر روش و راه مرسوم، مقبول و انسانی برای دستیابی به عدالت را در جامعهٔ استبدادی غیرممکن می‌یابد و بر نهضت مردمی و قیام علیه ستم تأکید می‌ورزد. تحریک جامعه بر ضد ظلم امری خودجوش نیست؛ باید برای دستیابی به عدالت جنگید و راه مبارزه را با هم‌کیشان و هم‌فکران ادامه داد (عزیز مصطفی، ۱۴۰۰: ۱۶۷) و دردها و رنج‌های مربوط را به جان خرید. فریفتگی شاهرودی به زندگی، جامعه و واقعیت‌های دردآلود آن، محتوا و جوهر شعری را متأثر می‌سازد و زبان هنرمندانه به‌سوی گزارشی آشنا با سطح اندیشهٔ عوام هدایت می‌گردد (زرین‌کوب، ۱۳۵۷: ۱۳۳). «در سال‌های پیش باآنکه مرغی در قفس بودم/ بر فراز شهرها من بال بگشودم/ دیدم انسان‌ها به زنجیرند/ دیدم انسان‌های دیگر را که از زنجیر می‌سازند/ خیش بهر کشت فرداشان/ می‌شنیدم نالهٔ انسان و حیوان را/ می‌شنیدم نغمه‌هاشان را/ بس خرابی بود پای بس دیوار دیدم، دست‌هایی بود در خون غرق/ حلقه‌هایی بود در انگشت» (شاهرودی، ۱۳۹۰: ۱۵۳).

شاعر در جامعه‌ای تحت حاکمیت استبداد زندگی می‌کند و نمودهای ظلم را بازمی‌یابد و بر رنج انسان‌های ستم‌دیده و اسیر، آگاه است. در جامعهٔ او، توزیع منابع ثروت و قدرت

صورت نگرفته و همهٔ منابع در انحصار حاکمیت باقی مانده است، و این بینشِ سنتی راهی برای اصلاح و درکی برای نقد باز نجسته است (مختاری، ۱۳۹۳: ۳۶). او تزویر، ریاورزی و نادانی اطرافیان قدرت و خودخواهی حاکمیت را این‌گونه بازنمایی می‌نماید: «شحنه‌ای در خواب می‌بیند که می‌تابد سبیل خود به دست خود/ گربه‌ای آرام می‌لیسد سبیل شحنه را/ هر تماشاچی که دست چپ نشسته/ می‌نهد در جیب دست راستی/ کاغذی تاخورده را» (شاهرودی، ۱۳۹۰: ۱۲۵).

او ثمرات آگاهی‌بخشی و تلاش مبارزان را در راستای ستم‌ورزی و بدخواهی دشمنان بی‌نتیجه می‌یابد و می‌گوید: «در گیرودار حادثه‌هایی که دشمنان/ با حیله ساختند/ بسیار خواب‌ها که ز چشمان تو پرید/ آنان که بی‌دریغ به زندان‌های شاه بس آرزو به سینهٔ خود خاک می‌کنند» (همان: ۳۹۲). شاهرودی نتیجهٔ تداوم تبعیض را بی‌ارادگی توده‌ها در برابر خفقان ایجادشده به دست حاکمیت استبداد پهلوی می‌شناسد و رنج را عامل بیداری توده‌ها می‌داند.

۲ـ۳. استعمارستیزی

شاعر احساس وطن‌پرستی و همبستگی مردمی را با زبانی حماسی بیان می‌دارد و بر پایداری رزم‌آوران ارج می‌نهد. از یک‌سو بر استعمار خارجی و ازسوی دیگر، بر استبداد و سرسپردگی داخلی اشاره می‌کند: «شعر او از لحنی خطابی برخوردار است و وجهی شعارگونه و ایدئولوژیک دارد تا خفقان را بیدار کند و در فرایند فضای سیاسی و اجتماعی حاکم قابل تبیین باشد» (باباچاهی، ۱۳۸۷: ۸۰).

شاهرودی می‌گوید: «...اینک اگر وطن/ در لابه‌لای پنجهٔ عمال اجنبی/ فریاد می‌زند/ این التماس نیست/ این نعره‌های شیر به زنجیر بسته است، عصیان ملتی است/ زنجیر و تازیانه و اعدام/ بهر مبارزان/ بوده است از قدیم/ ما نیز آشکار طریق گذشته را/ دنبال می‌کنیم تا آخرین نفس/ تا فتح، انتقام» (شاهرودی، ۱۳۹۰: ۳۹۱ـ۳۹۳). سال سرایش شعر مشخص نیست؛ زیرا اشعار پراکندهٔ شاعر از ۱۳۳۰ تا اواخر دههٔ پنجاه را شامل می‌شود. حادثه یا رخدادهایی که شاعر را بر ستیز با استعمار برانگیخته باشد، می‌بایست با کودتای ۲۸ مرداد ارتباطی داشته باشد؛ زیرا امیدهای مردمی و حزبی برای پیروزی بر استبداد، برقراری اصلاح و آزادی با

مداخلهٔ آمریکا و شوروی به یأس بدل شد و نیروهای روشنفکر و مبارزان ملی، هرکدام به سرنوشتی شوم دچار گشتند: «انگلیسی‌ها برای جلب پشتیبانی دولت آمریکا در براندازی دولت مصدق، خطر حزب توده و نفوذ کمونیسم را مستمسک قرار داده بودند و گروه‌های بدلی به نام حزب توده را سازمان می‌دادند و به تظاهرات ضدملی و ضدمذهبی وامی‌داشتند و نیروهای ارتش با خصلتی استعماری پرورش یافته بودند و حفظ تاج‌وتخت سلطنتی را مأموریت اصلی خود می‌پنداشتند» (نجاتی، ۱۳۷۱، ج۱: ۲۱ـ۶۱).

شاهرودی، آزادی‌خواهی و مبارزه با استبداد را با برانگیختن نیروی مردمی در اغلب اشعار خود پی می‌گیرد و امید رهایی و وصول به آزادی را آرزو می‌نماید؛ اگرچه با کودتای ۲۸ مرداد و براندازی دولت مصدق، استبداد سلطنتی بازمی‌گردد و سلطهٔ آمریکا و انگلستان به‌بهانهٔ استفاده از منافع نفتی ایران استقرار می‌یابد (همان: ۱۰۲). شاعر بااینکه خویشتن را در قفس استبداد می‌یابد، مرغ فکر را بر فراز کشور خورشید و بر کرانهٔ دریاها و دشت‌ها جولان می‌دهد تا شاهد استثمار انسان باشد: «دیدم انسان‌ها به زنجیرند/ دیدم انسان‌های دیگر که از زنجیر می‌سازند/ خیش بهر کشت فرداشان/ می‌شنیدم نالهٔ انسان و حیوان را» (شاهرودی، ۱۳۹۰: ۱۵۳). او فقط به نفوذ قدرت‌های استعماری غرب اشارت ندارد، بلکه سرنوشت انسان‌ها را در تقابل و تضاد می‌یابد و نتیجهٔ زندگی نوع بشر را در مسیری نابرابر می‌بیند که طبقات بر همدیگر ستم می‌ورزند و بهره‌کشی می‌نمایند، سلطه می‌جویند و فرمان می‌رانند.

۲ـ٤. فسادستیزی

شاعر، محکمه، دیوان قضاوت، عدل و مفاهیم حقوقی انسانی را در جامعهٔ استبدادی به تصویر می‌کشد و روند بی‌عدالتی، عدم استقلال، تظاهر و ارتشا را در نهاد قضاوت نشان می‌دهد:

زنگ رئیس محکمه، شلاقی از سکوت — محکم نواخت بر تن غوغای دادگاه...
عکسی درون قاب ترک‌خورده و سیاه — بر میخ آهنی که به زنگار شسته بود
نزدیک سقف، دور، کمی از میانه‌ها — دزدانه جای الههٔ عدل جسته بود
بنشسته در درون حصاری ز تخته‌ها — یک بی‌اراده دادستانی‌ست زرخرید...
(همان: ٦٠ـ٦١)

واژگان شلاق، سکوت، محکم و غوغا بر جنبه‌های استبدادی و ظالمانهٔ نظام عدل تأکید می‌نماید و نشان می‌دهد که در جامعهٔ استبدادی، همهٔ زیرنظام‌ها، مستبد و وابسته به سلطهٔ حاکمیت‌اند. «شاهرودی برخلاف شاعران تغزل‌سرای هم‌عصر خود، نه ناله‌های رمانتیکی سر می‌دهد و نه از درد، مرگ جو می‌شود و نه بر لذت‌های جسمانی فردی و شهوت خود، مجال بروز و ظهور می‌دهد» (زرین‌کوب، ۱۳۵۷: ۱۳۲).

او با هدف ستیز با نمودهای استبداد، جنبه‌های عینی نادرستی‌ها و کاستی‌ها را برملا می‌کند. ویژگی حق‌طلبی شاهرودی را بایست در نهاد رنج‌دیده و زندگی مشقت‌بار او جست‌وجو نمود که از نزدیک شاهد رنج بردن انسان‌ها در محیطی نابرابر بوده است؛ اگرچه تمایلات چپ‌گرایانهٔ او، تضاد و نبرد همیشگی ظالم و مظلوم را گوشزد می‌نماید و آگاه است که نظام مارکسیستی خود از ادارهٔ خشن جامعه، نظارت پلیسی، فقدان ابتکار در جامعه و رأی‌گیری یکنواخت در رنج است (طبری، ۱۳۶۶: ۹۴). او بی‌دردان را از آینده‌ای بی‌ثمر می‌ترساند و می‌گوید: «آنان که خفته‌اند و غمی‌شان نیست/ از رنج‌های بی‌مر انسان‌ها/ طرفی به سود خویش نمی‌بندد/ فردا تلاش بی‌ثمر آن‌ها» (شاهرودی، ۱۳۹۰: ۱۹۰). شاهرودی مبنای حاکمیت استبدادی و فرهنگ مردمان استبدادکشیده را خارج از مسیر کمال‌طلبی، انسانیت و عمل‌گرایی صحیح می‌بیند و این‌چنین جامعه را آلوده به انواع فساد می‌داند.

۲ـ۵. سنت‌ستیزی

نمود و نشان ستیز شاهرودی با سنت در ناسازگاری او با جنبه‌های شعر سنتی و اندیشه‌هایی است که به‌شکل سنتی در شعر فارسی حضور دارد:

ـ شعر شاهرودی نیز شعر عصر خویش و بازتاب نیازهای روزآمد است و وصف طبیعت و شکوه‌های عاشقانه در او راه ندارد. «نیما با ذهنی غیر از ذهن گذشتگان و حتی اغلب هم‌عصران خود که جز به کلیات توجه نداشتند نگاهی تازه داشت: نگاه به جزئیات، به عینیات، نه ذهنیات. او زندگی واقعی را وارد شعر کرد» (حقوقی، ۱۳۸۱: ۳۳۶).

نگاه شخصی، خصوصی و تجربهٔ واقعی از ویژگی‌های شعر نیماست که در شعر شاهرودی بروز نموده است. او از واقعیت‌های روزمره و رنج‌های توده سخن می‌گوید. شاهرودی نیز همچون نیما از تکرار مفاهیم شعر سنتی جدایی می‌جوید و از امیدها،

شکست‌ها و ارزش‌های انسانی سخن می‌گوید و حتی طبیعت را جلوه‌ای برای بیان دردهای انسان معرفی می‌کند و از دردمندان می‌سراید. شخصیت‌های شعر نیما غالباً افراد عادی، دردمند، زحمتکش، گرسنه و منتظرند که از زندگی بازنمی‌مانند؛ چوپان، ماهیگیر، آهنگر و خانوادهٔ یک سرباز از آن نمونه است (مختاری، ۱۳۹۲: ۲۱۸). این شخصیت‌ها در اشعار شاهرودی نیز حضور دارند که با اتکا به نیروی خویش، به آینده‌ای روشن می‌اندیشند. شاهرودی اندیشهٔ حزبی و تمایلات شخصی خود را با بیانی توده‌ای، عمومیت می‌بخشد و طیف گسترده‌ای از مردم محروم، استبدادکشیده و فرودست را با خویش همراه می‌سازد. نیما نیز دید جدید اجتماعی به شعر می‌دهد؛ او جنبه‌های فردی را به قطب اجتماعی می‌برد و مخاطب می‌آفریند (دستغیب، ۱۳۷۱: ۱۸). شاهرودی نیز مانند نیما عشق را می‌ستاید، اما رنگی از ستایش‌های سنتی در آن نمایان نیست. او فرصتی برای مغازله و معاشقه نمی‌یابد؛ در میان عواطف و احساسات شخصی، از یاد رنج‌های دیگران غافل نمی‌افتد. در شعر نیما نیز فارغ از منظومهٔ *افسانه* و چند قطعهٔ کوتاه، دیگر کمتر نشانی از زن می‌توان یافت؛ هرچند او آدمی و زندگی را از راه طبیعت می‌شناسند و می‌شناساند (مسکوب، ۱۳۸۴: ۸۴).

ـ او به خلق و توده‌ها نظر دارد و از قدرت‌ها و آستان‌های معمول شعر سنتی فاصله می‌گیرد: «در انتهای راه، آن میخ/ چشمی است مانده، دوخته بر ما ـ چشمان توده‌ها ـ/ که از سال‌های سال/ ما را به‌سوی خویش کشانده است» (شاهرودی، ۱۳۹۰: ۱۱۶).

ـ او غمخواری دیگران را بر خودخواهی ترجیح می‌دهد: «آنان که خفته‌اند و غمی‌شان نیست/ از رنج‌های بی‌مر انسان‌ها/ طرفی به سود خویش نمی‌بندد/ فردا تلاش بی‌ثمر آن‌ها» (همان: ۱۱۷).

ـ همچنین از اغراق پرهیز می‌نماید و به واقع‌گرایی و آینده‌نگری می‌پردازد و با زبان زمانه سخن می‌گوید: «کوه‌ها چه سبز، چه کبود/ دم تیشهٔ فرهاد هیچ بود/ ایمانش به عشق بود و به تیشهٔ خودش/ و با این دو می‌زد به ریشهٔ خودش» (همان: ۱۳۴).

ـ از توصیف‌های معمول شاعرانه دوری می‌جوید: «بودم آنجا با خیال او به دل در عالمی دیگر/ و نگاه من ازاین‌رو بر چکیدن‌های باران بود/ و آن‌چنان‌که بود و می‌بارید/ تند می‌بارید باران» (همان: ۱۳۹).

ـ به نقد خویشتن می‌پردازد و اعتراف به گناه می‌نماید: «تا نام او ـ حسن علی جعفر ـ/ بر لوح این زمانه بماند به یادگار/ نام مرا نوشت به دفترچهٔ خیال/ و آن شب که مست بود/ عکس مرا کشید» (همان: ۱۴۴).

ـ به‌جای آه و ناله و توصیف شکست و ناامیدی به امید پایبند است: «پای اگر خسته به راه است/ سنگ انداخته در راه اگر مرگ/ بال رفتن نشکسته‌ست و هدف گم نشده‌ست» (همان: ۱۸۶).

ـ سخنان کهنه ندارد و به مفاهیم روزمره می‌اندیشد: «حرفم اگر ز کهنه به دور است/ زان روست کز زمان نوینم/ گذشته وداعی بود/ گذشته‌ها را من به دریا ریختم» (همان: ۲۰۲ـ۲۲۲).

۲ـ٦. عشق‌ستیزی

شاهرودی شاعری سیاسی است و افکار اجتماعی و متعهد، مضامین غالب اشعار اوست. مبارزه، حرکت و امید به آزادی خواستهٔ غایی شاعر است. اما بُعدی دیگر از تمایلات او روحیهٔ رمانتیک و حس عاشقانه است که با زبان و بیانی پاک، بدون آلایش و آرایش‌های جنسی بدان می‌پردازد و در این فرصت کوتاه، یادآوری رنج‌های مردمان، مراتب لذت‌جویی را از او بازمی‌ستاند. گرایش رمانتیک شاهرودی، رمانتیسیسم خلقی است (باباچاهی، ۱۳۸۷: ۵۲).

او در خطاب به معشوق می‌گوید: «چیزی به من بگو/ دستی به من بده/ راهی به من ببخش/ و آفتاب کن/ که می‌خواهم/ در چشم‌های تو شب را زبون‌تر از همیشه ببینم و طوفان شوم به سبزه/ و بگذارم در باغ/ هرچیز دیگر است/ دریانشین شود و دریا/ در چشم‌های تو/ باغی چنین شود» (شاهرودی، ۱۳۹۰: ۲۲۳ـ۲۲۴).

شاعر با درخواستی فراتر از جسمیات به دیدار آفتاب آمده است و از او طلب راهی می‌نماید که شب در سیاهی چشمانش فراموش گردد و زیبایی‌های طبیعت در دریای دیدگان او جریان یابد. شاعر در میدان عشق‌ورزی، همچنان توفندگی خویش را بازمی‌یابد و شب را زبون‌تر می‌خواهد، زیرا شب یادآور استبدادی دیرپاست. او اساساً به دست و پای معشوق نمی‌پیچد و در زندگی زناشویی نیز تجربهٔ موفقی ندارد و این‌گونه شکوه می‌نماید:

«من با تمام آنچه میان من و تو بود/ بسیار روز و شب که فرورفته‌ام به درد/ بسیار دردها که تبه کرده‌ام به رنج/ بسیار رنج‌ها که برانداختم به فکر/ اما نه فکر گیسوی تـو ـ پـر ز تـاب و پیچ/ نه فکر دلربایی لب‌های خامشت ـ/ در پیش من ـ بنفشه ـ این شاخه‌های فکر بـی‌بـرگ مانده است/ در پیش من ستارهٔ یک عشق بی‌غروب/ چشمان فکـر عشـق تـو را پـاک کـور کرد» (همان: ۱۸۸ـ۱۹۰).

شاهرودی اسیر عشق جنسی بیمارگون نیست و در احساس فـردی او تروتـازگی دیـده نمی‌شود (دستغیب، ۱۳۸۸: ۳۷). عشق و دلدادگی اندکی از رنج‌های او را فرومی‌نشاند، ولی پناهگاه پایداری نیست و با روح او سازگاری نمی‌یابـد. آنچـه اهمیـت دارد، نگـاه پـالوده و والای شاعر نسبت به عشق، زن و گزاره‌های عاطفی اسـت. او درد عشـق را گـاهی بیهـوده می‌یابد و می‌گوید: «یاد تو می‌خواهد/ از من آوازهٔ یأس/ و من این درد که بیهـوده بـه فکـر خود آویخته‌ام/ همه‌جا بر رخ هر لحظهٔ خود ریخته‌ام» (شـاهرودی، ۱۳۹۰: ۱۵۰). او عشـق را با درد و درک رنج دیگران هم‌معنا می‌یابد و معنای عشق را بدین‌گونه تعـالی مـی‌بخشـد: «هزار ستاره که می‌درخشد از درد/ در یک آسمان از امید/ روشن می‌کند یک زمـین را/ کـه در آن انسان‌ها/ سایه‌روشن زندگی را با خود می‌برند/ و من با عشـق‌هـایم/ کـه زاده اسـت دردی را در خود/ می‌درخشم» (همان: ۱۷۰).

بی‌رغبتی شاعر به عشق‌ورزی به‌دلیل بی‌وفایی معشوق نیز هست؛ آنجـا کـه مـی‌گویـد: «گردنم منتظر حلقه دستان تو بود/ لیک دیدم به دو چشم نگران/ دسـت‌هـای تـو گذشـت/ همچو آبی که روان بود به‌سوی دگران» (همـان: ۱۹۳) و از آن روز بـه بعـد، قلبـی سـنگی اختیار می‌نماید: «این قلب یک روز/ شوق گذر به عرصه نشانید/ و افکند در پـیش پـای او/ به هر طرف درنگ/ از آن زمان این قلب/ رفتار سنگ دارد» (همان: ۲۹۱).

شاهرودی برخلاف شاعران هم‌عصر خویش که در دورهٔ تاریک‌بینی و ناامیـدی پـس از واقعهٔ ۲۸ مرداد، به افیون و بی‌بندوباری اخلاقی روی آوردند و مظـاهر جسـمی معشـوق را برجسته نمودند، تصویری پاک از معشوق می‌پرورد و فقط به بی‌وفایی او اشـاره مـی‌کنـد و بیش از همه به دانایی معشوق دل می‌سپارد.

۲ـ۷. دفاع از حقوق زنان

از تمایلات فکری شاهرودی، برابری زن و مرد در عرصهٔ حقوق اجتماعی و تمایلات انسانی است. او عموماً با دیدی احترام‌آمیز به زن می‌نگرد. مشارکت اجتماعی و نقش تاریخی او را گرامی می‌دارد و تنها به کارکرد عاطفی زن محدود نمی‌شود:

وکلای زنان به هشتم مارس — دست در دست یکدگر دادند...
از ستم‌ها که رفته بود به زن — داستان‌ها به پیش بنهادند
کلارا اندر آن گروه که بود — گفت ای مادران قیام کنید
تا برابر شوید با مردان — خواب در چشم خود حرام کنید
(همان: ۳۳٤ـ۳۳۵)

کلارا زتکین، از رهبران جنبش آزادی زنان، با آموزه‌های کمونیستی، خواستار حق رأی، آموزش رایگان، حق اشتغال، حق فرزندآوری، حق ازدواج آزاد و برابری دستمزد با استراحت کافی بود (میشل، ۱۳۸۳: ۱۰۷ـ۱۱۰). افکار کمونیستی ضدتبعیض بر مدار مبارزهٔ طبقاتی و جنسیتی برای رسیدن به برابری همه‌جانبه از راه اعتراض، مبارزه و روشنگری از تمایلات شاهرودی و نفوذ فلسفهٔ سوسیالیستی بعد از جنگ جهانی است. او باورهای خود را به‌شکلی کلی مطرح می‌کند و با زمینه‌زدایی از آن، نظریه، اصطلاح و واژگان مارکسیستی را نمایان نمی‌سازد؛ اما مارکسیسم با تأکید و تمرکز بر مفهوم کالاشدگی زن، به نقد مناسبات تاریخی و فرهنگی حاکم بر وضعیت زنان می‌پردازد (عزیز مصطفی، ۱۴۰۰: ۱۷۴ـ۱۷۸). شاهرودی می‌گوید: «در ابتدا/ چیزی به نام باکرگی بود/ پس، بانگ بلند و دلکش ناقوس/ آنگاه، مرد، مرد شد/ و زن، زن ماند/ و بعد نانجیب‌ترین دست/ یک پنجره لبالب مهتاب باز کرد/ در و پنجره‌ای ناشناخته/ آری، او، آن گداخته، ترسیم کرده بود/ طرح زنی به پنجرهٔ باز روبه‌رو/ اما ما پرونده‌سازهای تماشا/ خوبیم، خوب، زیرا هم پشت بر خرابی دیوار کرده‌ایم/ هم روزگار را بیدار کرده‌ایم» (شاهرودی، ۱۳۹۰: ۲۴۷ـ۲۴۸).

به نظر می‌رسد شاعر به آزادی‌های لجام‌گسیختهٔ زنان در کشورهای سنتی چشم دارد که فاصلهٔ سنت و مدرنیته در آن با سرعت و بدون سازگاری طی گردیده است و کالاشدگی زن، رنگ اسطوره‌ای و ارزشی را از او بازستانده است. خودخواهی مردانه در عصر جدید

ارتباطات، نماد پاکی را از زن بازگرفته و کام‌جویی خود را آسان نموده است. شاعر از جامعهٔ مردسالار به‌واسطهٔ خشونت و ستمکاری به پناهگاهی آرام‌بخش می‌گریزد؛ آنجا دیگر از حاکم، قاضی، ناظم، پدر، خان، پاسبان و فلک شکایتی ندارد: «واندر این گوشهٔ غم/ هیچ‌کس نیست/ خبر گیرد از حال کسی/ غیر یاد تو که چون می‌جوشد/ ذره از ذرهٔ من می‌پوشد» (همان: ۱۵۱). اما معشوق پایدار نیست و الههٔ عدل نیز آواره است: «عکسی درون قاب ترک‌خورده و سیاه/ بر میخ آهنی که به زنگار شسته بود/ نزدیک سقف، دور کمی از میانه‌ها/ دزدانه جای الههٔ عدل جسته بود» (همان: ۶۰). او با درک کاستی‌های فلسفهٔ مارکسیستی که خود در حاکمیت سیاسی از زمینه‌ای استبدادی برخوردار است، رویکردی انتقادی دارد و سنت مردسالار فرهنگ ایرانی را دچار نقصان می‌یابد. از این میانه، ارزش وجودی زن را در پاکی، دانایی و برابری او در مقایسه با جهان مردان می‌شناسد.

۲ـ۸ توجه به توده‌ها

از ویژگی‌های شاعر متعهد، پرداختن به دردهای دیگران و بیدارنمودن اندیشه‌های خفته برای یاری رساندن به رنج‌دیدگان است. شاهرودی کمتر به مسائل شخصی خود پرداخته و همواره جامعه را مد نظر داشته است. نیما او را مجاهدی می‌بیند که در راه دیگران و برای زندگی با دیگران تلاش می‌کند و در اندیشهٔ گلیم خویش نیست (همان: ۳۰). او شاعری اجتماعی است و فردگرایی در او راه ندارد (دستغیب، ۱۳۴۸: ۱۵۰). توجه و تمرکز بر رنج‌های مردم، زمینهٔ کاربرد افکار و مضامین ادبیات عامیانه را در اشعار او فراهم نموده است (لنگرودی، ۱۳۷۷: ۴۵۸)؛ به‌گونه‌ای که مفاهیم اشعار با زبان مردم هماهنگی یافته است و سادگی بیان و عدم آرایش لفظی و کاربردهای بلاغی، پایهٔ شاعری او را کاسته است. به‌درستی‌که کار شاعر کشف احساسات تازه نیست، بلکه هنر او بیان احساسات عادی مردم و به‌کارگیری آن‌ها همراه با تصرف ماهرانه در بیان مضامین شعری است؛ به‌گونه‌ای که ضمن برخورداری از تازگی، همه‌فهم باشد (اسکات، ۱۳۴۸: ۱۱۱).

او این‌گونه می‌سراید: «من از این نقطهٔ دور/ من در این شام سیاه/ من بدین مرتبه/ که از آن نیست کسی برتر ـ بر تخت غرور ـ می‌ستایم دل انسانی را/ که به‌جای دل انسان دگر/ اشک می‌ریزد/ به سر دامن انسانی زندانی/ که پریشان و سرشکش به رخ آویخته است/ از

برای دل انسان پریشان دگر». (شاهرودی، ۱۳۹۰: ۱۶۰). محبت و انسان‌دوستی سعدی‌وار او شامل انسان‌های گرفتار استبداد در شام سیاه ستم و همچنین همهٔ انسان‌های رنج‌دیده می‌گردد. او از تمام وسعت رنج می‌آید و همچون حافظ در آرزوی طرحی نو برای شادی انسان است تا او را به بلوغی کمال‌گونه برساند و حضور مداوم رنج را با حقیقت افسانه‌ای شادی به پایان برد (همان: ۲۴۳ـ۲۴۴). اغلب اشعار شاهرودی، اجتماعی است. او حتی در بیان دردهای شخصی و عاشقانهٔ خویش، گریزی به رنج‌اندیشی مردمان دارد. گویی دغدغهٔ دیگرخواهی ذهنیت شاعر را به خود مشغول داشته است و بی‌اختیار به آن «عشق دگر» می‌اندیشد. او نجات ستمدیدگان را در دست توده‌ها می‌بیند: «بر دست صاحبان طلا زل نمی‌زنم/ زل می‌زنم ولی/ بر دست مردمان بی‌سروپا/ زیرا به عقل ناقصم از سال‌های سال/ جستم به دست خلق/ راه نجات نوع خودم را» (همان: ۱۴۸) و ندای قلب خویش را بازمی‌گوید: «من از نهاد قلب/ این نکته را به زحمت جولان/ تسخیر کرده‌ام/ قلبم همیشه‌اش، بر روی قلب پاک‌ترین باز است» (همان: ۳۱۱). بدین‌سان، نظرگاه او دست‌های پینه‌بسته، قلب‌های پاک و پاهای برهنه‌اند. نگاه شاهرودی به تودهٔ انسان‌های مظلوم، گرفتار در بند استبداد و محروم از بهره‌مندی‌های مادی، شاخصه‌ای متمایز از رویکرد شاعران لذت‌طلب، خودخواه، حامی حاکمیت و گوشه‌گیر است.

۲ـ۹. انسان‌مداری

آیا ذکر رنج‌های انسان، همدردی با دردهای او و توجه به نیازهای اساسی آدمی نشانهٔ انسان‌مداری نیست؟ شاهرودی شاعری زمینی است که همواره بر مدار انسان می‌سراید و ارتفاع نیازهای وی را در همبستگی نوع بشر می‌بیند. او از روحی انسان‌دوست و اجتماعی برخوردار است و ستایش انسان در اندیشهٔ او موج می‌زند (زرین‌کوب، ۱۳۵۷: ۱۳۰). شاعر خود بر تکیه‌گاهی انسانی دل‌بسته است و الگوی اساطیری‌اش را از سرزمین افسانه‌ها این‌گونه می‌طلبد: «از هم دریده شد دل آتش/ در آن شکفت گرمی/ دل در بطون آتش گرم است/ در گرمی شکفتهٔ گنگا/ رازی است جاودان و صدایی است پرطنین/ یادآور است ما را/ از مردی از زمین/ هر لحظه می‌سراید او/ نهرو، نهرو برای آتش من بستر من است/ و آتش است او در من/ و خاکستر من است» (شاهرودی، ۱۳۹۰: ۱۷۶ـ۱۷۷).

شاعر، گرمی اندیشه‌های انقلابی‌اش را مدیون نهرو است و قدرت زمینی او را گرامی می‌دارد؛ زیرا آخرین عصر در اندیشهٔ شرقی همیشه ملازم درد، رنج، ظلم و مرگ‌های ناگوار است و این آتش، مایه‌هایی از گرما، روشنایی، دانایی و استقلال به همراه دارد و قابل اعتماد است (روزمبرگ، ۱۳۷۵: ۱۴)، و البته خدا نیز پناهی گاهگاهی نیست که عشق و زندگی فرصت جست‌وجوی او را فرونهد؛ او سایهٔ خداوند را بر سر خویش می‌یابد و یاد او را در عصر فراموشی معنویت گرامی می‌دارد: «ای آفریدگار، لب‌های شعر من/ جز آستان رنج نبوسید هیچ‌گاه/ من با سرود خویش بسیار ساختم/ زورق برای مردم جویای آفتاب/ اینک طناب دار ببافم/ ای دریغ!/ ای آفریدگار/ از روی شهر تیرگی کینه را بگیر/ ای آفریدگار در جام ما/ شراب تحمل، بسیارتر بریز/ ما رهرو طریقهٔ کس، جز تو نیستیم/ جز عشق و زندگی/ ما را کسی به جست‌وجوی ره نخوانده است/ تو خود به هرچه می‌گذرد خوب آگهی» (شاهرودی، ۱۳۹۰: ۱۹۶ـ۱۹۹). خدای شاعر نیروی تحمل، امید، آرامش و آگاهی را در دست قدرت خویش دارد؛ اما شاعر به دست‌های رنج‌آلودهٔ خویش مردم را به آفتاب رسانده است و طعنهٔ آگاهی را همچو حافظ بر پروردگار بی‌عمل نسبت می‌دهد. در اندیشهٔ چپ‌گرای او، این آگاهی نیست که زندگی را متعین می‌سازد؛ بلکه زندگی و شرایط مادی است که تعیین‌کنندهٔ آگاهی است (شایگان، ۱۳۸۰: ۵۲) و خداوند نقش کم‌رنگی دارد و عملش نتیجه‌بخش نیست.

دیگر وجود زندگی و مرگ بام بلند آرزویم نیست
بیزارم از یهوه و بودا جز شک کسی به روبرویم نیست
(شاهرودی، ۱۳۹۰: ۲۰۱)

شاعر با مبنای تردیداندیشی و شک‌گرایی، ارادت خداخواهی خویش را با رندی به دوش آیینی دیگر می‌افکند و هستی را رؤیایی مبهم می‌انگارد. او دیگر در انتظار مرگ و زندگی نیست و اندیشهٔ مهم‌تری در آرزوی اوست. او بر زندگی تنیده با رنج به‌مثابهٔ مرگ می‌نگرد و زندگی در اسارت مادیات را به سخره می‌گیرد و می‌گوید: «و رفته رفت و رفتگان همه رفتند/ اما ما، زندانیان خانه و اشیا/ تصدیق می‌کنم که نرفتیم» (همان، ص۲۴۵). شاهرودی سرگذشت آسمان و زمین را بر اهمیت وجود انسان معنادار می‌بیند و فلسفهٔ

آفرینش را در وجود او می‌یابد: «به درازا، روزگار را سر می‌دهم/ و به نقطه‌ها، انسان را و آسمان را/ به پهنای سراسر/ راستی اگر نقطه‌ها نبودند/ آسمان چه بی‌ستاره می‌شد/ و کلمه‌ای نبود، زیرا که انسان نبود/ و لب‌هایش و انسان نبود و چشمانش/ که روشنایی را، سراسر تاریخ کند» (همان: ۲۷۹ـ۲۸۰). شعر نو غالباً جوهرهٔ زمینی دارد و از پیامدهای استبداد و اختناق در بینش شاعران پیشتاز، بایستی انسان‌مداری را مطرح نمود؛ زیرا شاعران گذشته عموماً درکی از زندگی توده‌ها و رنج‌های آنان نداشته‌اند (امین‌پور، ۱۳۸۶: ۳۵)؛ چنان‌که می‌سراید: «زبان حادثه در کار است و حرف/ ز حکمرانی اندیشه است بر تقدیر/ و این زمان تقدیر/ مجاب دست توانای فکر انسان است» (شاهرودی، ۳۹۰: ۲۹۹). درواقع تعامل با غرب، پایه‌های جهان‌بینی شاعران بعد از مشروطیت را متحول نموده است. عقاید مارکسیستی و اندیشه‌های متفکران غربی، به‌ویژه ژان پل سارتر، آلبرکامو با تفکر اصالت هستی و انسان‌مداری از سال ۱۳۳۲ تا بعد از ۱۳۴۲ بر فضای فرهنگی ایران تأثیر نهاده است (زرقانی، ۱۳۸۴: ۴۱ـ۳۷۳) و شاهرودی از این تأثیر برکنار نمانده است. چنان‌که می‌گوید: «تاریخ یادگار غریبی است/ آنجا که این غریب/ اسرار عمق خویش/ در چشم می‌گشاید/ عصر شکوه قامت انسان را/ بیدار می‌کند» (شاهرودی، ۱۳۹۰: ۷۰). شاعر بر عصر تسلط انسان صحه می‌گذارد، انسان را به تلاش و تغییر فرامی‌خواند و سودای نجات خویش را در فکر انسان جست‌وجو می‌نماید.

۲ـ۱۰. مصرف‌ستیزی

شاعر، گذار روزمرهٔ عمر، تکرار دقایق زندگی انسان در عصر تمدن، دیوان‌سالاری و تولید را به اسارت و شیءشدگی انسان تعبیر می‌کند. گویی انسان، خودآگاهانه و با تکرار فعالیت‌های روزانه، یکی از اجزای سازمان‌ها و نهادهاست. شاهرودی می‌گوید: «من دست می‌کشم/ بر روی و مو/ بر سینه، شانه‌هام و همین‌طور ... تا پایین‌های پام/ پس زنده‌ای تو؟ و می‌پرسم از خود/ و می‌گویم نه، من زنده نیستم/ این دیگری است/ این من، نوعی تله‌پاتی است». و این‌گونه خودباختگی و دیگرشدگی را رهاورد عصر صنعت می‌شمارد و به دنبال انسان می‌گردد: «از شخص دیگری که/ شماطهٔ اتاقک او، هر صبح/ بر زنگ می‌دواند/ تکرار روز را/ در پشت این شروع/ با روز اوست/ باز همان هول، هول، هول، ...

نان و چای، و رفتن یعنی که باز فرورفتن از روده، کوچه، پیچ، کوچه، خیابان». و انسان را غرق در برآوردن نیازهای جسمانی او می‌بیند. «هر روز می‌رساند، خود را به‌جای جاش/ و کتباً تحویل می‌دهد/ یعنی امضا می‌کند که رسیده است. خود را رسانده است/ در جدول مشاغل/ تا خانه‌های بالا/ جویای حال/ از دوستان دایرهٔ لیست می‌شود/ تا موقع حقوق نباشد که جای او/ توی صفی قرار نگیرد» (شاهرودی، ۱۳۸۱: ۲۰۱ـ۲۰۴).

شاعر، همزاد خویش را مخاطب قرار می‌دهد او ابتدا به جست‌وجوی خود می‌پردازد و جسمانیتش را بازمی‌یابد؛ یعنی هستی او همان اندام‌واره‌های اوست که در مسیر اضطراب و هول برای ارتفاع نیازهای روزمره تقلا می‌نماید و در پیچ‌وخم کوچه‌ها و خیابان‌ها، همانند خوراکی از پیچ‌وخم روده‌ها می‌گذرد. «این همان تصویر آشنا از انسان قرن حاضر و شیئیت‌یافتگی و حیات ماشین‌وار اوست که از رایج‌ترین مضامین ادبیات و علوم انسانی در سدهٔ اخیر بوده است» (باباچاهی، ۱۳۸۷: ۱۲۸).

سپس به مراتب دیوان‌سالاری و زندگی کارمندی اشاره می‌کند. تلاش او برای رسیدن به کمال، پیمودن درجات ترقی، بهره‌مندی‌های مادی، روابط و ضوابط، همه گویای تسلط نهادهای اجتماعی و سیاسی بر زندگی بشری است که او را در جای خویش کتباً تحویل می‌دهد، سرنوشت مادی را بر او تحمیل می‌نماید و انسانیت او را می‌ستاند. شاعر هیاهوی تکراری زندگی مادی را در عصر صنعت در چهرهٔ پراضطراب انسان معاصر به نمایش می‌گذارد و از او تصویری درمانده، مضطرب، شیءشده و بی‌اراده می‌سازد؛ چنان‌که باز می‌گوید: «تو، چگونه خانه‌ای را دوست می‌داری/ به چگونه چهره‌ای دل می‌توانی بست/ خانه‌ها و چهره‌ها در شهر بسیار است/ شهر مادر، شهر پهناور/ جای خنثی کردن و خنثی شدن/ در یک تناوبگاه شطرنجی/ هر چراغ سبز، یک آزادی محدود/ هر چراغ زرد، یک تعلیق/ شهر یعنی پهنهٔ امکان، برای هرچه از خود دورتر گشتن/ شهر یعنی عشق منهای وفا، تقسیم بر گل‌های مصنوعی/ شهر، پاکی را به‌معنای نظافت دوست‌تر دارد/ شهر اصراری است در تأسیس» (شاهرودی، ۱۳۹۰: ۲۱ـــ۲۳). شاعر، شهر را نمادی از صنعت‌گرایی و مظاهر مدرنیته معرفی می‌کند که اصالت، خودشناسی و اخلاق را از آدمی می‌گیرد و آزادی او را با ضوابط محدودکنندهٔ قوانین می‌ستاند و به نوعی زندگی مصنوعی

عادت می‌دهد تا چرخهٔ تولید برای مصرف پایدار بماند و باز بیان می‌دارد: «هم‌سفر می‌بینی/ همهٔ درها را جنگل بخشیده است/ خود، ولی هیچ ندارد در/ از گوزنی که شب اینجا خوابید، بپرس/ تا بگوید که غروب جنگل، این‌همه نیست/ جنگل ای سوخته از تهمت و تنها مانده، یاد دل‌های قدیم» (همان: ۴۱).

او نگران ویرانی جنگل و دخالت‌های بی‌رویهٔ انسان مصرف‌گراست که برخلاف دوستی بشر و طبیعت در نوع زندگی سنتی دیگر درزمینهٔ زیست شهری و صنعتی چنین پیوندی برقرار نیست.

به جرم آنکه غزل‌خوان و سفره‌آرا نیست — کلاغ را نتوان گفت، مرغ زیبا نیست
وفاندیدهٔ دیه و جفاکشیدهٔ شهر — از او فلک‌زده‌تر در تمام دنیا نیست
محیط‌زیست طلب می‌کند وجود کلاغ — وجود کرکس و کفتار نیز بی‌جا نیست...

(همان: ٦١ـ٦٦)

شاهرودی نیز همچون سپهری دغدغهٔ محیط‌زیست دارد و واهمهٔ اجزای به‌ظاهر منفور و نازیبای آن را ترسیم می‌کند. گرچه او اندیشه‌ورزی با افکار روزآمد است، تغییرات تند و شتاب‌آلود صنعت و عصر تولید را چندان برنمی‌تابد. شاعر، خود پایبند به وفاداری، پاکی و آزادگی است و ضمن روشن کردن تعارض‌های زندگی شهری و صنعت‌گرایی در اندیشهٔ محافظت از انسانیت است.

۲ـ۱۱. جنگ‌ستیزی

شاهرودی، شاعر مبارزه با استبداد، مقاومت در برابر تبعیض و ستم، دعوت‌کنندهٔ مبارزان به تلاش و پایداری و امیدبخش پایداران راه آزادی با الهام از تعالیم اسلام است. او صلح و پایداری امنیت را پس از پیروزی بر حاکمیت استبداد طلب می‌کند و پیش از آن از جنبش و مبارزه دست برنمی‌دارد و همواره امیدوار و خوش‌بین است که پس از پیروزی به مظهر مقدس زندگی (صلح) نائل خواهد شد و این‌گونه صلح را با تعابیر زیبا مخاطب می‌سازد: «از غم آور شبی که ما را هست/ تا تو ای موکب ستارهٔ صبح/ تا تو ای چشمه‌سارهای امید/ تا تو ای روسپیدی فردا/ تا تو ای رستخیز ملت ما/ تا تو ای سرخ آسمان کبود/ تا تو ای میوهٔ تلاش همه/ تا تو ای مظهر مقدس زیست/ تا تو ای روزگار آینده/ تا تو ای صلح/ هیچ

فاصله نیست» (شاهرودی، ۱۳۹۰: ۸۰ـ۸۱). او خود سلاح به دست ندارد و تنها با احساس و شعری هیجان‌انگیز مبارزان را به پایداری فرامی‌خواند و با روشنگری و رهبری، اندیشهٔ مبارزه و نتایج پیروزی را فرا یاد می‌آورد:

این راه پرمخافت و طولانی — راه من است، بگذرم از این راه
برپا، به پیش، این ره طولانی — تنها ره وصول به شادی‌هاست
دنیای ما سپید و سراپا نور — آن دور در کنار افق پیداست
تا کوشش و تلاش مدام ما — دنیای صلح را بنهد بنیان
(همان: ۸۶ـ۸۷)

او در میان حوادث ناگوار، به رهایی می‌اندیشد، از پای نمی‌نشیند و با دیدگاهی متعالی به جغرافیای جهانی می‌نگرد. او در میان حوادث ناگوار به رهایی می‌اندیشد و تنها به درون مرزهای کشور خود محدود نمی‌گردد، بلکه جنگ و ایجاد ناامنی را در هرجای جهان، شوم و بنیان‌کن می‌داند و جنگ‌طلبان را به سخره می‌گیرد: «از جنگل هجوم ویت کنگ/ غوغای یاد را/ سرریز کنم/ فرمان جنگ ریخته در خطه‌های رنگ/ ای نعره، ای تلاطم در خطه‌های رنگ/ شوق ظهور را/ پرتاب کن ز دست/ تا قصد من/ غوغای یاد مضطرب خوابگاه را بیرون نیاورد/ و یانکی با وای خود، به هیئت تابوت/ بیرون نیاورد که پاینده باد جنگ» (همان: ۲۲۸ـ۲۲۹).

او سیطرهٔ استعماری فرانسه و آمریکا را در ویتنام محکوم می‌کند و بر نژادپرستی آن‌ها اشاره می‌نماید و پیام ستیز دو جبههٔ کمونیستی و سرمایه‌داری را بی‌خانمانی و مرگ می‌داند (تاکمن، ۱۳۹۱: ۳۱۶ـ۳۲۰). شاعر فریاد دادخواهی خود را در برابر وای جنگ و این نغمهٔ غم‌انگیز به یاد و خاطرات خود پیوند می‌زند و به نوع بشر می‌اندیشد و این آرزوهای جهانی را گرامی می‌دارد:

باور نمی‌کنم بروی آشنای من — باآنکه رفته‌ای سوی اقلیم دوردست
با خویش برده‌ای تو اگر روزگار را — اینک ولی به‌جای همان روزگار هست
تا بشنوم به فکر تو بانگ سرود خویش — آهنگ مرگ در نظر گوش دشمنان
آهنگ صلح، زندگی جاودان ما — صلح عزیز، آرزوی مردم جهان
(شاهرودی، ۱۳۹۰: ۳۴۲ـ۳۴۳)

شاهرودی به تأثیرات ویرانگر جنگ فلسطین اشاره دارد. او به نابودی تدریجی فرهنگ مردمان و بنیادهای انسانی در جغرافیای محدود آن توجه می‌کند و در حسرت صلح و آزادی، به دوزخ برافروختهٔ بی‌رحمی می‌نگرد: «بغض و تفنگ و قمقمه/ روی دوچرخه‌ها/... /جمهوری گسستهٔ آوارگی کجاست/ با پرچم کتانی خون‌آلود/ با تک‌درخت معجزه/ ...ای غمگسار شرقی/ برزخ چه یاوه‌ای است که دوزخ به پیش آن/ باری حماسه‌ای‌ست از اشتعال، از خشم/ اینجا کدام درد، توان پرورد/ اینجا هوای شاخهٔ زیتون است» (همان: ۱۷ـ۱۹).

او نیز همانند شاعران متعهد به آرمان آزادی فلسطین پایبند است و پیام صلح و دوستی را نمایان می‌سازد.

۲ـ۱۲. جهل‌ستیزی

شاهرودی با توده‌ها و احساسات مردمی پیوندی عمیق دارد و زبان سادهٔ او رابطه‌ای قابل فهم می‌آفریند، اما جهالت و غفلت آنان را برنمی‌تابد و می‌گوید: «دوستان بشنو ای آشنا/ اندوهی به‌اندازهٔ کوهم نیست/ اما در این فلات پر از تپه‌ها و خار، دلم خسته است/ بی‌تاب و مشتاق می‌پرسم ای رفیق/ چرا دوستانه‌ترین اشک‌ها را سر خاکمان می‌ریزند/ نه روی آتشمان و چرا این دسته‌گل‌های چندرنگه نشان صمیمیت است/ حتی این لبخندهای بی‌رنگ‌ورو هم، با همهٔ گرم‌صدایی‌هاشان از دور/ با همهٔ شوخ‌زبانی‌هاشان از نزدیک/ این‌ها، نه زمانی راحت جسم من‌اند/ نه آنی راحت روحم» (همان: ۱۶۹ـ۱۷۰).

شاعر در نبرد بی‌امان خود با سلاح آگاهی و شور احساسی، گاهی از مردمان می‌رنجد و از آنان دوری می‌گزیند و به کنج تنهایی پناه می‌برد و گلایه‌های خود را بی‌پرده به زبان می‌آورد و از ناپایداری و بی‌همراهی آنان شکوه می‌نماید: «به راست می‌نگرم، سرشکسته‌ام/ به چپ می‌نگرم، دل‌افسرده‌ام/ خشم‌آهه‌ای می‌کشم/ باز، خشم‌آهه‌ای/ بدرود ای همهٔ مردم، بدرود/ شما خواهان آن حقیقتید که جز با معجزه ثابت نمی‌شود/ و ما این را نیاموخته‌ایم/ آه، در شهر شما، آفتاب دلیل آفتاب است/ مگر اینکه فرزانگان بر حقیقت آن گواهی دهند/ بدرود ای همهٔ آرمان‌ها و سلام ای نفی‌کنندگان/ ما را از این شهر برانید» (همان: ۱۶۴ـ۱۶۵).

او قدرت اندیشهٔ انسان را بر تقدیرگرایی ترجیح می‌دهد و توانایی او را برای غلبه بر مشکلات کافی می‌یابد و بر جبرگرایی طعنه می‌زند: «و این زمان تقدیر/ مجاب دست توانای

فکر انسان است/ اگر مجاب نگردم/ زمان به تقه تنم را /غبار حادثه خواهد ساخت» (همان: ۲۹۹) و به‌دنبال تعالی‌گرایی به اوج‌ها می‌نگرد و بر بیداری اصرار می‌ورزد: «من پای می‌فشارم با بیداری/ و گوشوار صحبت رنگین/ بر صبحگاه رویش البرز می‌برم/ وز قله‌های برف سپیدی را می‌کاوم» (همان: ۳۰۸) شاعر، همت توده‌های ستمدیده را با سلاح آگاهی مطالبه می‌نماید و رمز پیروزی آنان را در دانایی می‌داند: «که رنجانده دلت را/ که برده حاصلت را/ اگر صد سال دیگر ندانی/ اسیر غم بمانی» (همان: ۳۴۸).

درحقیقت، واقع‌بینی و عمل‌گرایی شاهرودی با ایجاد تعادل در بروز احساسات، جنبه‌های عقلی و منطقی را در طرز سخنوری او تقویت نموده است. قابل ذکر است که شاعر با تکیه بر شاهدی از کلام مولانا و سبک هوشمندانه و رندانهٔ عارفان آشنا با معارف قرآنی، سخنی زیبا، زبده و تازه به تناسب اندیشه‌های نوگرایانه در شعر نیمایی بیان کرده است.

۳. نتیجه‌گیری

اسماعیل شاهرودی به‌رغم اشارات کوتاه برخی منتقدان و نویسندگان به‌عنوان شاعری مقطعی، از شاعران مهم دگراندیش است. روند اندیشهٔ استبدادستیزی او با مراتب مبارزه‌جویی، آزادی‌خواهی، مقاومت، صلح و آسایش‌طلبی تداوم می‌یابد. فلسفهٔ مبارزه از دیدگاه شاعر بر مبنای تضاد طبقاتی و رنج توده‌ها شکل می‌گیرد. استبداد از دیدگاه او جریان جبری و اصلاح‌نشدهٔ حاکمیت در فرهنگ سنتی با درهای بسته است که با آگاهی توده‌های فرودست امکان اصلاح دارد. سنت، همان تکرار مضامین غیراجتماعی است و باورهای دینی در سایهٔ توانمندی‌های روزآمد قابل احترام است. استعمار نتیجهٔ ناآگاهی و مصرف‌گرایی نتیجهٔ فقدان فضایل انسانی است. در آرمان او، فرد در خدمت جامعه، زن با مرد برابر، جنگ منفور و انسان برتر از ماده است. تبعیض، فساد و ستم در تعاملات فردی و حاکمیتی برآمده از تضاد طبقاتی است. سرچشمهٔ افکار دگراندیشانهٔ شاهرودی با الهام از تعالیم اسلام، فلسفهٔ اجتماعی و تاریخی سوسیالیسم و آموزه‌های بودایی، تلفیقی از خواسته‌های جهان‌شمول، واقع‌گرا، مساوات‌طلب و آزادی‌خواهانه است که به نیازهای اساسی انسان پاسخ می‌دهد.

منابع

۱. آجودانی، ماشاءاله. (۱۳۸۱). **یا مرگ یا تجدد**. چ۳. لندن: انتشارات فصل کتاب.

۲. آدمیت، فریدون. (۱۳۶۳). **فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران**. چ۳. تهران: نشر پیام.

۳. آل احمد، جلال. (۱۳۵۷). **در خدمت و خیانت روشنفکران**. تهران: انتشارات خوارزمی.

۴. اسکات، ویلبور. (۱۳۴۸). **دیدگاه‌های نقد ادبی**. ترجمهٔ فریبرز سعادت. تهران: امیرکبیر.

۵. امین‌پور، قیصر. (۱۳۸۶). **سنت و نوآوری در شعر معاصر**. چ۳. تهران: علمی و فرهنگی.

۶. باباچاهی، علی. (۱۳۸۷). **زیباتری از جنون**. تهران: ثالث.

۷. براهنی، رضا. (۱۳۷۱). **طلا در مس**. تهران: نویسنده.

۸. بروجردی، مهرزاد. (۱۳۷۷). **روشنفکران ایرانی و غرب**. ترجمهٔ جمشید شیرازی. تهران: فروزان‌روز.

۹. تاکمن، باربارا. (۱۳۹۱). **تاریخ بی‌خردی**. ترجمهٔ حسن بامشاد. چ۳. تهران: کارنامه.

۱۰.حسین‌پور چافی، علی. (۱۳۹۰). **جریان‌های شعر معاصر فارسی**. چ۳. تهران: امیرکبیر.

۱۱.حقوقی، محمد. (۱۳۸۱). **شعر زمان ما**. چ۳. تهران: نشر آگاه.

۱۲.دستغیب، عبدالعلی. (۱۳۴۸). **سایه‌روشن شعر نو پارسی**. تهران: انتشارات فرهنگ.

۱۳.دستغیب، عبدالعلی. (۱۳۷۱). **گرایش‌های متضاد در ادبیات معاصر**. تهران: خنیا.

۱۴.دستغیب، عبدالعلی. (۱۳۸۸). «نقد و بررسی اسماعیل شاهرودی». **مجلهٔ کیهان فرهنگی**، شمارهٔ ۲۸۱ـ۲۸۰، ۳۶ـ۴۹.

۱۵.روزمبرگ، دونا. (۱۳۷۵). **اسطوره‌های خاور دور**. ترجمهٔ مجتبی عبداله‌نژاد. مشهد: ترانه.

۱۶.زرقانی، مهدی. (۱۳۸۴). **چشم‌انداز شعر معاصر ایران**. چ۲. تهران: ثالث.

۱۷.زرین‌کوب، حمید. (۱۳۵۷). **چشم‌انداز شعر نو فارسی**. تهران: نشر توس.

۱۸.زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۷). **تاریخ مردم ایران**. چ۵. جلد اول، تهران: امیرکبیر.

۱۹.شافعی، خسرو. (۱۳۸۰). **صد شاعر**. تهران: نشر کتاب خورشید.
۲۰.شاهرودی، اسماعیل. (۱۳۹۰). **مجموعهٔ اشعار**. تهران: نگاه.
۲۱.شاهرودی، اسماعیل. (۱۳۸۱). **ویران سراییدن**. تهران: چشمه.
۲۲.شایگان، داریوش. (۱۳۸۰). **بت‌های ذهنی و خاطرهٔ ازلی**. چ۴. تهران: امیرکبیر.
۲۳.شمس لنگرودی، محمد. (۱۳۷۷). **تاریخ تحلیلی شعر نو**. تهران: نشر مرکز.
۲۴.طبری، احسان. (۱۳۶۶). **کژراهه**. تهران: امیرکبیر.
۲۵.عزیز مصطفی، امید. (۱۴۰۰). «بازنمایی واقعیت در شعر دو شاعر حزبی کردی و فارسی، اسماعیل شاهرودی و عبدالله گوران». **مجلهٔ ادبیات پارسی معاصر**، ۱۱(۱)، ۱۷۴ـ۱۷۸.
۲۶.کاظمی، عباس. (۱۳۸۳). **جامعه‌شناسی روشنفکری دینی در ایران**. تهران: طرح نو.
۲۷.لنگرودی، شمس. (۱۳۷۷). **تاریخ تحلیلی شعر نو**. چ۲. تهران: مرکز.
۲۸.مختاری، محمد. (۱۳۹۳). ***چشم مرکب***. چ۲. تهران: مرکز.
۲۹.مختاری، محمد. (۱۳۹۲). **انسان در شعر معاصر**. چ۳. تهران: توس.
۳۰.مسکوب، شاهرخ. (۱۳۸۴). **داستان ادبیات و سرگذشت اجتماع**. چ۳. تهران: فرزان‌روز.
۳۱.مؤمنی، باقر. (۱۳۸۶). **نواندیشی و روشنفکری در ایران**. کُلن. ناشر: مؤلف، چاپخانهٔ مرتضوی.
۳۲.میشل، آندره. (۱۳۸۳). **جنبش زنان**. ترجمهٔ هما زنجانی‌زاده. مشهد: نیکا.
۳۳.نوری علا، اسماعیل. (۱۳۴۸). **صور و اسباب در شعر امروز ایران**. تهران: بامداد.
۳۴.نجاتی، غلامرضا. (۱۳۷۱). **از کودتا تا انقلاب**. چ۳. تهران: رسا.
۳۵.وبستر، راجر. (۱۳۸۰). **درآمدی بر پژوهش نظریهٔ ادبی**. ترجمهٔ مجتبی ویسی. تهران: سپیدهٔ سحر.
۳۶.همتی، امیرحسین. (۱۳۹۸)، «سبک‌شناسی اشعار اسماعیل شاهرودی». **فصلنامهٔ تخصصی سبک‌شناسی و تحلیل نظم و نثر فارسی**، ۱۲(۱)، ۲۹ـ۵۹.
۳۷.یوشیج، نیما. (۱۳۶۴). **مجموعهٔ آثار**. به کوشش سیروس طاهباز. تهران: نشر ناشر.